

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«الثالث: لا يشترط في المجيز كونه جائز التصرف حال العقد، سواء كان عدم جواز التصرف لأجل عدم المقتضي أو للمانع...»

امر سوم: عدم اشتراط جواز تصرف مجيز در زمان عقد

بحث در احكام مجيز بود. امر سوم مربوط به احكام مجيز اين است كه در عقد فضولي، مجيز همان طور كه در زمان اجازه، بايد جائز التصرف باشد، آيا در زمان عقد هم بايد جائز التصرف باشد يا نه؟

به عبارت ديگر قبلا مرحوم شيخ(ره) بيان کرده كه مجيز در زمان اجازه بايد جائز التصرف باشد، حال بحث اين است كه آيا اين مجيز علاوه بر زمان اجازه، بايد زمان عقد هم جائز التصرف باشد يا نه؟

گاهي اوقات در عقد فضولي، مجيز در زمان عقد جائز التصرف نيست، اما در زمان اجازه جائز التصرف است. در زمان عقد هم كه جائز التصرف نيست، يا مقتضي تصرف در او وجود ندارد و يا مانع از تصرف در او موجود است، مقتضي مانند مالك، بالغ و عاقل بودن و ماذون بودن از طرف مالك و همچنين محجور، و سفيه بودن، كه در اينجا در خصوص اين بحث، مقتضي معنابي دارد كه حتي عدم سفاقت و عدم حجر را هم شامل مي شود.

مقتضي در اينجا يعني مقتضي سلطنت براي تصرف در مال و كسي كه محجور است، حال يا چون بالغ نيست و يا چون سفيه است. چنين اشخاصي را هم در خصوص اين بحث مي گوييم: مقتضي براي سلطنت و تصرف در آنها وجود ندارد.

حال بحث اين است كه اگر در حين بيع فضولي، اين مجيزي كه بعدا مي خواهد اجازه دهد، مثلا مالك نبوده، اما حين اجازه مالك شده، يا در حين بيع صغير بوده، اما حين اجازه بالغ شده، يا سفيه بوده اما سفاقتش از بين رفته. آيا اين اشكالي را متوجه اين بيع مي كند يا نه؟

اگر گفتيم كه: مجيز بايد علاوه بر زمان اجازه، بايد در حين عقد هم جائز التصرف باشد، اين مثالهايي كه زديم، تماما به عنوان يك عقد باطل مطرح مي شود. اما اگر گفتيم: مجيز فقط در زمان اجازه بايد جائز التصرف باشد، اما در حال عقد، لازم نيست كه جائز التصرف باشد، اين امثله اي كه بيان شد، از مصاديق بيع صحيح مي شود.

در جايي هم كه مانع از تصرف وجود دارد، مثل حق الرهانه، كه اگر راهن، مالش را نزد مرتهن به عنوان عين مرهونه به رهن گذاشته، حال اگر در زمان رهن، راهن عين مرهونه را فروخت؛ كه در اوائل بيع فضولي كه شيخ(ره) مي خواسته موضوع بيع

فضولي را بيان کند، فرموده: اين موارد هم از مصاديق بيع فضولي است، يعني مواردی را داریم که خود انسان مالک مال است، اما اگر آن را فروخت، اين هم بيع فضولي می‌شود، مثل اینجا که اين راهن از نظر مالکیت واقعا مالک عين مرهونه است، اما چون حق مرتهن به اين عين تعلق پیدا کرده، اگر بدون اجازه او فروخت، بيع فضولي می‌شود. حالا اگر اين بيع را انجام داد، بعد که می‌خواهد معامله را اجازه کند، باید اين عين از رهن خارج شده باشد، آیا اینجا هم درست است یا نه؟

مرحوم شيخ(ره) فرموده: برای اين که تمام ابعاد بحث روشن شود، باید در ضمن مسائلي بحث کنیم و در ابتدا دو عنوان کلي را در اینجا بيان کرده‌اند که عنوان دوم خودش عناوين و تقسيماتي زيادي دارد.

صورت اول: وحدت مالک مجيز با مالک حال العقد

یک عنوان اين است که اگر در بيع فضولي، مالک مجيز همان مالک حال العقد باشد، که بين مالک حال العقد با مالک مجيز از نظر وجود خارجي فرقي نیست، يعني همین زيدي که الان می‌خواهد مالک مجيز واقع شود، همین زيد حال العقد مالک بوده است.

در اين صورت مرحوم شيخ(ره) فرموده: اگر مالک مجيز، همان مالک حال العقد است، که در حال عقد لعدم المقتضي نمی‌توانست تصرف کند، که مثلا آن موقع صغير يا سفیه بوده، اما حال که می‌خواهد اجازه دهد، بالغ و رشید شده، اين معامله صحيح است و اگر بعد از بلوغ و اين که سفاهت از بين رفت اجازه کرد، معامله تمام می‌شود، برای اين که ادله صحت بيع، مثل «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» و «[أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ](#)» شامل اين مورد می‌شود.

مرحوم شيخ(ره) دیگر اشاره‌ای به دليل نکرده و دليل همین است که عرض می‌کنیم، که مقداري هم نیاز به دقت و توضیح دارد، چون اثر اجازه اين است که وقتی مجيز عقد را اجازه کرد، آن عقد مستند به مجيز می‌شود. مثلا زيد، کتاب عمرو را به بيع فضولي فروخته، اين بيع قبل از اين که عمرو اجازه دهد، استناد به عمرو ندارد و نمی‌توانیم بگوئیم: اين معامله، معامله عمرو است، اما زمانی که عمرو گفت: «اجزت»، استناد تحقق پیدا می‌کند، يعني اين معامله، معامله عمرو می‌شود.

«[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)»، يعني به عقود خودتان وفا کنید، يعني آن عقدي واجب الوفاء است، که مربوط به خودتان باشد، حالا اگر بکر و خالد با هم عقدي ببندند، وجوب وفا ربطی به عمرو ندارد، اما وقتی عقد، عقد عمرو شد، «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» می‌گوید: حال که اجازه دادی، عقد مستند به تو می‌شود، پس بر تو وفا کردن به اين عقد واجب است.

در اینجا می‌گوئیم: عمرو زمانی که بيع فضولي انجام شد، آن موقع مالک مال بوده، اما سفیه بوده، حال که اجازه می‌کند، دیگر همه ابعاد تمام و کامل می‌شود، يعني عقدي مستند به عمرو می‌شود، پس «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» شاملش می‌شود و معامله، معامله‌ای صحيح و تمام می‌شود. البته اين صورتي است که عدم جواز تصرف، از باب عدم مقتضي باشد.

اما اگر عدم جواز تصرف بخاطر وجود مانع شد، در اين فرضي که مالک مجيز، همان مالک حال العقد است، می‌گوئیم: اين مالک مجيز، در حال عقد از باب وجود مانع جائز التصرف نبوده، مثلا بايع راهن است، که عين مرهونه را می‌فروشد، که در اینجا مانع وجود دارد، که حق مرتهن به اين مال تعلق پیدا کرده است، شيخ فرموده: در اینجا بعد از اين که رهن فک شد، يعني اين عين مرهونه از رهن خارج شد، اين معامله راهن، معامله صحيحی است و بنا بر آنچه مرحوم علامه(ره) در تذکره فرموده، نیاز به اجازه هم ندارد.

بعد که حق مرتهن کنار رفت، لازم نیست که راهن بگوید: معامله قبلي را اجازه کردم، برای اين که ما نحن فيه با صورت عدم

مقتضي فرق دارد، در اینجا استناد کامل است و اجازه را برای این می‌خواهیم که استناد محقق شود. در اینجا همان زمانی که راهن مالش را فروخت، در همان زمان این معامله، معامله راهن و عقد مستند به این راهن است و اگر استناد تحقق پیدا کرده باشد، دیگر نیازی به اجازه نداریم، چون فلسفه اجازه برای این است که معامله، مستند به مجیز شود، که در اینجا استناد کامل است.

صورت دوم: مغایرت مالک مجیز با مالک حال العقد

در صورت دوم فرض بر این است که مالک مجیز، مغایر با مالک حال العقد است، یعنی در زمان عقد، مالک مالی که در بیع فضولی فروخته شده، یک نفر بوده و حال که زمان اجازه شده، مالک دیگری است، که مرحوم شیخ (ره) فرموده: اینجا شقوقی دارد؛ یا بایع فضولی مال را لنفسه می‌فروشد، یعنی قصد می‌کند که ثمن داخل در ملک خودش شود و یا للمالک می‌فروشد.

بعد از بیع فضولی، این مال که به ملک بایع انتقال پیدا می‌کند، یا به انتقال اختیاری است، مثل این که بایع فرش را که مربوط به زید بوده، به نحو فضولی به مشتری فروخته و بعد از معامله از زید برای خودش می‌خرد، که به ملک بایع انتقال پیدا می‌کند و این انتقال، اختیاری است و یا به انتقال قهری است، مثل این که بایع مال پدرش را فضولاً فروخته، بعد از معامله پدرش مرده و این مال به سبب ارث به ملک بایع منتقل شده است.

دو صورت دیگر هم این است که این بایعی که بعد از بیع فضولی، مال به ملک او منتقل شده، یا این بایع، معامله قبلی را اجازه می‌دهد و یا اجازه نمی‌دهد.

مرحوم شیخ (ره) فرموده: از میان این صور، دو صورت را بیان می‌کنیم، که از این دو صورت، حکم بقیه صور روشن می‌شود.

مسئله اولی این است که بایع لنفسه بفروشد، مثل این که فرش را که مال زید است، بایع برای خودش به مشتری می‌فروشد، بعد آن فرش را از زید برای خودش می‌خرد و بعد معامله قبلی خودش را اجازه می‌دهد، که این مسئله معروفی است، که «من باع شیئا ثم ملکه و اجاز».

در اینجا مالک مجیز با مالک حال العقد تغایر دارد، موقعی که فرش را می‌فروخت، مالک فرش زید بود، اما بعد که می‌خواهد اجازه دهد، مالک بایع است، پس مالک مجیز غیر از مالک حال العقد می‌شود.

مسئله ثانیه این است که «باع شیئا ثم ملکه و لم یجز». شیخ فرموده: حکم این دو صورت را که بیان کنیم و حکم بقیه صور روشن می‌شود.

تطبیق عبارت

«الثالث: لا يشترط في المجيز كونه جائز التصرف حال العقد»، شرط نیست که مجیز در حال عقد جائز التصرف باشد، قبلاً خواندیم که یکی از شرایط این بود که مجیز، باید حال الاجازه جائز التصرف باشد، اما حالا بحث این است که آیا علاوه بر زمان اجازه، باید زمان خود عقد هم جائز التصرف باشد یا نه؟ فرموده: شرط نیست که در حال عقد جائز التصرف باشد. «سواء كان عدم جواز التصرف لأجل عدم المقتضي أو للمانع»، چه این که نمی‌تواند تصرف کند، از باب این است که مقتضی وجود ندارد و یا این که مانع موجود است، که عرض کردیم مراد از مقتضی در اینجا، مقتضی سلطنت و تصرف است.

بعد فرموده: «و عدم المقتضي قد يكون لأجل عدم كونه مالکاً و لا مأذوناً حال العقد»، عدم مقتضي گاهی برای این است که در حال عقد مالک نیست و ماذون از طرف مالک هم نیست، «و قد يكون لأجل كونه محجوراً عليه لِسَفِهٍ أو جُنُونٍ أو غيرهما»، گاهی هم برای این است که در حال عقد، حجری برای او هست و کسی هم که محجور است، مقتضي سلطنت و تصرف را ندارد، به خاطر سفه، جنون و یا غیر اینها.

«و المانع كما لو باع الراهن بدون إذن المرتهن ثم فكَّ الرهن»، مانع جایی است که انسان از ناحیه خودش کمبودی ندارد، مقتضي جایی بود که انسان از ناحیه خودش کمبود داشته باشد، مثلاً بالغ، یا عاقل نیست و یا سفیه است، اما مانع جایی است که از خارج ایراد و اشکالی باشد، مثل این که رهن بدون اذن مرتهن بفروشد و بعد رهن را آزاد کند.

«فالكلام يقع في مسائل المسألة الأولى أن يكون المالك حال العقد هو المالك حال الإجازة»، در ضمن مسائلی باید بحث کنیم، مسئله اولی این است که بگوئیم: مالک حال اجازه، یا مالک حال العقد خارجاً یک نفر است و تغایری بینشان وجود ندارد، «لكن المجيز لم يكن حال العقد جائز التصرف لحجر»، اما مجیز در حال عقد جائز التصرف نیست، مثل این که محجور باشد، یعنی به طور کلی از باب نبود مقتضي، «و الأقوى صحّة الإجازة»، اینجا معامله صحیح و اجازه اش هم تمام است. در جایی که مالک در حال عقد صغیر بود، اما در حال اجازه بالغ شد، یا در حال عقد سفیه بود و حال اجازه سفاقتش را از دست داد، شیخ (ره) فرموده: اگر عقد را اجازه کرد، معامله تمام است، چون وقتی اجازه کند، عقد مستند به مجیز می شود و بعد از این که استناد به مجیز پیدا کرد، مشمول «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» می شود، چون معنایش این است که به عقود خودتان وفا کنید.

«بل عدم الحاجة إليها إذا كان عدم جواز التصرف لتعلق حق الغير»، بلکه احتیاجی به اجازه نیست، اگر عدم جواز تصرف از باب وجود مانع باشد، از باب این که حق غیر به آن تعلق دارد. «كما لو باع الراهن ففكَّ الرهن قبل مراجعة المرتهن»، همان گونه که اگر رهن مال مرهونه را بفروشد، بعد دین را به مرتهن داده و رهن را، قبل از رجوع مرتهن آزاد کند، در اینجا معامله اش صحیح است. فانه لا حاجة الي الاجازه. اینجا دیگر نیازی به اجازه نیست. «فإنه لا حاجة إلى الإجازة كما صرح به في التذكرة»، عرض کردیم که در اینجا دیگر به اجازه هم نیاز نیست.

این ترقی که در صورت وجود مانع شیخ (ره) کرده که نیاز به اجازه ندارد، علتش این بود که اجازه اثرش این است که استناد عقد به مجیز را محقق کند، اما در اینجا که مانع وجود دارد، رهن موقعی که مال خودش را فروخت، استناد محقق بوده و آنچه که جلوی شمول ادله «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» را می گیرد وجود حق مرتهن است، لذا بعد از این که رهن آزاد شد و حق مرتهن کنار رفت، دیگر آن ادله می آیند، پس نیازی به اجازه ندارد.

«الثانية أن يتجدد الملك بعد العقد فيجيز المالك الجديد سواء كان هو البائع أو غيره»، مسئله دوم این است که مالک مجیز، مغایر با مالک حال العقد باشد، به این که ملک بعد از عقد تجدید پیدا کند، یعنی در حین عقد، مال ملک شخصی بوده و بعد از عقد فضولی آن مال، به معامله دیگری به ملک بایع یا دیگری منتقل شود، بعد مالک جدید هم اجازه دهد و فرقی هم نمی کند که مالک مجیز، بایع فضولی باشد یا غیر بایع فضولی، «لكن عنوان المسألة في كلمات القوم هو الأول، و هو ما لو باع شيئاً ثم ملكه و هذه تتصور على صور»، در کلمات علماء عنوان مسئله در جایی آمده که مالک جدید، همان بایع فضولی باشد، یعنی این که بایع، شیئی را بفروشد، سپس آن بایع مالک شود، که این در چند صورت متصور است؛ «لأن غير المالك إما أن يبيع لنفسه أو للمالك»، غیر مالک، یعنی آن کسی که فضولتاً می فروشد، یا برای خودش می فروشد و یا برای مالک. «و الملك إما أن ينتقل إليه باختیاره كالشراء، أو بغير اختیاره كالإرث»، این ملک هم که به مالک جدید منتقل می شود، یا به اختیار خود مالک جدید است، مثل شراء و یا به غیر اختیار او و قهری است، مانند الارث، «ثم البائع الذي يشتري الملك إما أن يجيز العقد الأول و إما أن لا يجيزه»، بایع فضولی هم که خودش مالک می شود، یا بیع اول را اجازه می دهد و یا این که اجازه نمی دهد، «فيقع الكلام في وقوعه للمشتري الأول بمجرد شراء البائع له»، «فيقع»، تفریع بر عدم اجازه است، یعنی اگر اجازه نداد، بحث می شود که به

مجرد این که بایع، مالک جدید شد، آیا مشتری مالک این مال می‌شود یا نه؟

«والمهمّ هنا التعرّض لبيان ما لو باع لنفسه ثمّ اشتراه من المالك و أجاز»، آنچه مهم است این است که حکم دو مسئله را بیان کنیم، تا حکم بقیه هم روشن شود. یکی این که بایع فضولی برای خودش بفروشد، بعد این مال را از مالک بخرد و آن عقد اول را اجازه کند. «و ما لو باع و اشترى و لم يجز»، مسئله دوم جایی است که بفروشد، بعد از مالک بخرد، اما اجازه ندهد، «إذ يعلم حکم غیرهما منهما»، که حکم غیر این دو صورت، از این دو صورت دانسته می‌شود.

حکم مسئله من باع شیئاً ثم ملکه و أجاز

مسئله اولی جایی است که بایع، مال دیگری را لنفسه بفروشد، بعد از مالک برای خودش بخرد و سپس آن عقد اول را اجازه کند. این بیع اولی بعد از اجازه آیا صحیح است یا نه؟

شیخ(ره) فرموده: بعضی از فقهاء، کلماتشان ظهور در صحت دارد و بعضی هم تصریح کرده‌اند که معامله فضولی صحیح است، اما برخی هم مانند صاحب جواهر و مرحوم صاحب مقابس(قدس سرهم) فرموده‌اند: بیع فضولی در چنین موردی باطل است.

بعد شیخ(ره) عبارتی را از مرحوم محقق(ره) از کتاب معتبر در بحث زکات نقل کرده، که اگر مال زکوی به حد نصاب رسیده، باید زکاتش را اخراج کند، حال اگر مالک قبل از اخراج زکات، این مال زکوی را فروخت، مرحوم محقق(ره) فرموده: این بیع در ما عداي مقدار زکات صحیح است و بعد فتوایی از شیخ طوسی(ره) نقل کرده، که ایشان فرموده: این بیع در کل مال صحیح است.

بعد مرحوم محقق(ره) به شیخ(ره) اشکال کرده، که چطور می‌گویید این بیع در کل مال صحیح است؟ در حالی که این مالی که باید زکاتش را بدهند، به مقدار مثلاً یک بیستمش ملک فقراست.

بعد محقق(ره) فرموده: اگر بعد از این که مالی را که به حد نصاب رسیده فروخت، که حق فقرا هم در آن هست، عوض آن یک بیستم را به فقراء داد، آن یک بیستم را هم بملک جدید مالک می‌شود و نیاز به اجازه دارد، که این محل و شاهد کلام شیخ(ره) از عبارت محقق(ره) است، که وقتی عوضش را به فقراء داد، محقق(ره) می‌گوید: دوباره آن یک بیستم به ملک جدید، به مالک منتقل می‌شود و بعد احتیاج به اجازه دارد، که اگر اجازه دهد صحیح است.

پس این از مصادیق «من باع شیئاً ثم ملکه فإجاز» است. پس عبارت محقق(ره) هم این است که این معامله، معامله صحیحی است. حتی شیخ انصاری(ره) فرموده: از عبارت شیخ طوسی(ره) مطلب بالاتری استظهار می‌شود، که «من باع شیئاً ثم ملکه» صحیح است و حتی نیاز به اجازه جدید هم ندارد.

عرض کردیم شهید ثانی و شهید اول(قدس سرهما) در دروس و بعضی دیگر از فقهاء تصریح کرده‌اند که این معامله صحیح است، اما بعضی مثل صاحب جواهر و صاحب مقابس(قدس سرهما) هم گفته‌اند که: معامله باطل است.

نظر شیخ(ره) بر قول اول است و فرموده: به نظر ما این معامله صحیح است و فرموده: در این مساله مجموعاً حدود هفت اشکال وجود دارد، که آنها را بیان و جواب داده‌اند.

تطبيق عبارت

«أما المسألة الأولى: فقد اختلفوا فيها»، مسئله اولي يعني من باع شيئاً ثم ملكه فاجاز، «فظاهر المحقق في باب الزكاة من المعتبر فيما إذا باع المالك النصاب قبل إخراج الزكاة أو رهنه»، اين عبارتي است که ديگر خبرش را شيخ(ره) نياورده و در اصل اين بوده که «فظاهر المحقق صحة البيع مع الاجازه»، طبق بياني که در حاشيه سيد و حاشيه شهيدي دارد، که مبتدا «فظاهر المحقق» و خبرش «صحة البيع مع الاجازه» مي شود.

البته اين انه را هم مي توانيم خبر آن ظاهر المحقق قرار دهيم، ولي اين دو بزرگوار در حاشيه فرموده اند خبر از عبارت ساقط شده و «انه» هم مي تواند جزاء «إذا باع المالك» باشد و هم خبر براي «ظاهر المحقق».

ظاهر عبارت محقق در جايي که مالک، نصاب را قبل از اخراج زکات بفروشد، يا در رهن قرار دهد، «أنه صحّ البيع و الرهن فيما عدا الزكاة»، محقق فرموده: در ما عداي مقداري که زکات به آن تعلق پيدا مي کند، يعني غير از اين یک دهم يا یک بيستم، معامله صحيح است.

«فإن اغترم حصّة الفقراء قال الشيخ(رحمه الله): صحّ البيع و الرهن»، اگر مالک همه مال را فروخت و بعد عوض حصه فقراء، يعني یک بيستم را داد، شيخ(ره) فرموده: بيع و رهن صحيح است، «و فيه إشكال؛ لأنّ العين مملوكة»، اما محقق(ره) اشکال کرده که عين مملوک است، يعني آن یک بيستم ملک فقراست. «و إذا أدّى العوض ملكها ملكاً مستأنفاً»، و اگر مالک عوض یک بيستم را داد، مالک آن عين به ملک جديد مي شود، «فافتقر بيعها إلى إجازة مستأنفة»، حال آن بيعي که قبلاً انجام داده، نياز به اجازه جديد دارد، «كما لو باع مال غيره ثمّ اشتراه، انتهى»، همان گونه که در جايي که انسان مال غير را بفروشد و بعد از غير بخرد.

شاهد بر سر اين است که بعد که حق فقراء را مي خرد، ملک جديد براي او به وجود مي آيد، که محقق فرموده: اين نياز به اجازه دارد، پس مي گويد من باع شيئاً ثم ملكه فاجاز صحيح است.

«بل يظهر ممّا حكاه عن الشيخ: عدم الحاجة إلى الإجازة»، بلکه از آنچه که از شيخ طوسي(ره) حکايت شده، روشن مي شود که اصلاً احتياجي به اجازه نيست، «إلا أن يقول الشيخ بتعلّق الزكاة بالعين كتعلّق الدين بالرهن»، در باب تعلق زکات، بين فقهاء اختلاف است، که آيا زکات به عين مال تعلق پيدا مي کند و اين عين ملک فقير مي شود؟ مشهور فقهاء اين را قائل اند. اما گروهي مي گويند: زکات به ذمه مالک تعلق پيدا مي کند، لکن فقير مي تواند آنچه را که از مالک طلب دارد، از اين مال استنفاذ کند، مانند رهن، که در باب رهن، مرتهن ديني را بر ذمه ي راهن طلب دارد، که مرتهن مالک ذمه راهن است، منتهي اگر راهن پولي را که وام گرفته، به مرتهن نپردازد، مرتهن حق دارد از عين مرهون استنفاذ کند و بردارد، که در باب زکات اين نظريه هم وجود دارد.

البته چند مبناي ديگر هم در باب زکات وجود دارد، که بعضي از آنها را اشاره مي کنم که بعضي گفته اند: تعلق زکات، از باب تعلق حق جنائيت به بيع عبد جاني است، بعضي هم مطلب ديگري گفته اند، اما اين دو مبنا که الان عرض کرديم، مباني معروفه است، که يکي را مشهور قائل اند و ديگري را غير مشهور.

شيخ(ره) فرموده: روي مبناي مشهور، از عبارت شيخ طوسي(ره) استفاده مي شود، که نيازي به اجازه هم ندارد. همانطور که در باب دين، مرتهن مالک ذمه راهن است، در زکات هم بگوييد: فقير مالک ذمه مالک است، که اگر اين چنين گفتيم، ديگر اصلاً هيچ کس نمي گويد که نياز به اجازه دارد.

اگر از باب ذمه شد، اینجا بايع وقتي مال را فروخته، مال خودش را فروخته، چون ديگر حق فقرا به عين مال تعلق پيدا نکرده، بلکه به ذمه تعلق پيدا کرده است.

«فإنَّ الراهن إذا باع ففكَّ الرهن قبل مراجعة المرتهن لزم و لم يحتج إلى إجازة مستأنفة»، اگر راهن مال مرهونه را فروخت و قبل از اين که مرتهن بگوید: چرا بدون اجازه عين مرهونه را فروختي؟ رهن را آزاد کرد، اين معامله و عقد لازم مي‌شود و احتياج به اجازه جديد ندارد.

«و بهذا القول صرحَّ الشهيد(رحمه الله) في الدروس، و هو ظاهر المحكيّ عن الصيمري»، يعني به صحت مع الاجازه، شهيد(ره) در دروس تصريح کرده و ظاهر محكي از صيمري(ره) هم همين است.

«و المحكيّ عن المحقّق الثاني في تعليق الإرشاد: هو البطلان، و مال إليه بعض المعاصرين، تبعاً لبعض معاصريه»، محقّق ثاني(ره) هم فرموده: اين بيع فضولي باطل است، صاحب جواهر(ره) هم به تبع صاحب مقابس(ره) از اين قول تبعيت کرده است.

«و الأقوى هو الأوّل»، اقوي اين است که بگوئيم: صحيح است مع الاجازه که حالا دليلش را فردا عرض مي‌کنيم.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين